

بازشناسی کتاب مدرنیته سیاسی و نقد آن

سیدابراهیم سرپرست سادات*

چکیده

کتاب مدرنیته سیاسی تقریر سکولاریسم و لائیسیته است. مسئله‌های کنونی جوامع را نیز ریشه در عدم جدایی قاطع بین حوزه‌های عمومی و خصوصی، دولت و جامعه مدنی، و فرد و شهروند می‌داند؛ بنابراین، کتابی برای آرمان‌های لیبرالیستی و سکولاریستی است و در بیان مسئله‌های سکولاریسم موجه می‌نماید. موريس باریه اما تجربه غرب را گویا تجربه‌ای غایی و از آن ملت‌هایی مه‌تر پنداشته و تن‌دادن به این جدایی‌ها را سرنوشت همه جوامع دانسته است؛ چنان‌که برای جوامعی که به مدرنیته سیاسی دست نیافته‌اند توصیه کرده است که بایستی بدون پرش‌های بلندپروازانه گام‌به‌گام و با بهره‌گیری از انبان تجربه پیش‌رفتگان به آن دست یابند. غایی‌پنداشتن الگوی خود مسئله‌سازی برای سایر جوامع است؛ به‌طور مثال، اگر جوامع اسلامی به‌جای لائیسیته اسلام را برای حل مسئله‌های خود و افق‌های پیش‌روی رجحان بخشیدند و سکولاریسم را برنتابیدند سکولاریسم مسئله آن‌ها نمی‌شود که در این کتاب راه رسیدن به آن بیان شود. بررسی‌های این مقاله ضمن بازشناسی برخی نقاط قوت و ضعف شکلی و محتوایی کتاب نشان می‌دهد که نویسنده در این کتاب از مسئله‌یابی محققانه به مسئله‌سازی و تجویزهای غیرموجه تمایل پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: نقد، مفهوم‌شناسی، دولت، مدرنیته سیاسی، اسلام سیاسی، ملت، توتالیتراریسم.

۱. مقدمه

نقد از جایی آغاز می‌شود که «زندگی خواننده با زندگی داستان تلاقی می‌کند» (استون ۱۳۸۲: ۱). به‌طور طبیعی، در دامنه گسترده بحث سیاسی، تألیف موريس باریه،

* استادیار علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران. Sarparastsadat@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۱

استاد دانشگاه ناسی ۲، برجسته شده است؛ می‌توان سؤال‌ها و بحث‌های فراوانی پیش‌های سنت و مدرنیته که کماکان بخشی از زندگی انسان‌های دوران ماست و یک وجه آن در کتاب مدرنیته کشید. علی‌رغم این‌که می‌شد از گستره نقد و بررسی کم شود و بر عمق افزوده شود، اما در این‌جا کوشش خواهد شد براساس معیارهای شیوه‌نامه نقد بررسی متون به بیان موارد خواسته‌شده اکتفا شود. بنابراین معرفی محتوایی، تحلیل ابعاد شکلی و محتوایی کتاب مدرنیته سیاسی موضوع اصلی مقاله حاضر است.

۲. معرفی کلی اثر

مدرنیته سیاسی حاوی دیباچه، دو بخش اصلی، سیزده فصل، نتیجه‌گیری، و کتاب‌شناسی است. عنوان کتاب و فهرست مطالب با محتوای اثر منطبق است. از نظر باریبه، پیش‌مدرن و مدرن معنای گاه‌شمارانه ندارد. در واقع، آن‌چه اهمیت ندارد اتفاقاً زمان تاریخی است، بلکه مهم ساختار اساسی دولت است؛ بنابراین، می‌تواند برخی دولت‌های کنونی پیش‌مدرن باشند. پس آن‌چه برای نویسنده کتاب اهمیت دارد، تمایز درست دولت پیش‌مدرن و دولت مدرن و نشان‌دادن مواردی است که آن‌ها را از یک‌دیگر متمایز می‌کند که همین هم، هرچند ایده‌ای توکویلی (باریبه ۱۳۹۲: ۱۹۴) است، مبنای بخش‌بندی کتاب شده است. سنجه‌میزه پیش‌مدرن و مدرن نزد باریبه جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی میان پهنه عمومی و خصوصی و میان شهروند و فرد است که از همه سنجه‌های پیشین و مدرن از نظر وی مهم‌تر است. این جدایی‌ها در چه زمینه‌های نظری به‌دست آمد و کجاها محقق شد؟ پیدایی و گسترش مسیحیت تا دین‌پیرایی پروتستانی در آن‌چه تأثیری داشته‌اند؟ نسبت این جدایی‌ها با ملت‌گرایی چیست؟ چرا اسلام سیاسی جز به دولت پیش‌مدرن راه نمی‌برد؟ راه‌کارها و تجویزها کدام‌اند؟ ... برخی از مهم‌ترین پرسش‌های او در کتاب است.

در بخش نخست، با عنوان فقدان مدرنیته سیاسی، همه همت نویسنده معطوف به نشان‌دادن نمونه‌ها و وضعیت‌ها و نظریه‌هایی است که دولت پیش‌مدرن از زمینه آن‌ها سر برآورده، ادامه طریق داده، و تطوراتی که به خود دیده است. فصل نخست دولت‌شهر باستانی است، که یونانی یا رومی آن بهترین الگوی دولت باستانی شمرده شده که جدایی حوزه عمومی و خصوصی در آن معنایی نداشته است (همان: ۲۷). برتری دولت‌شهر بر فرد (همان) در آن و ناکامی سقراط (همان: ۳۵) در رویارویی فرد با دولت‌شهر ناکامی فردگرایی نیز نزد باریبه است. فصل دوم مسیحیت و فردباوری است. در نظرگاه باریبه نیز، مسیحیت

دین فرد است، اما او این تلقی محافل کاتولیکی یا پروتستانی را که فردباوری و دولت مدرن از مسیحیت سرچشمه گرفته ذیل عنوان «تز خاستگاه مسیحی فردباوری» (همان: ۴۵) بررسی و در نهایت نقد می‌کند: «مسیحیت نه سرچشمه فردباوری بوده است و نه خاستگاه دولت مدرن» (همان: ۵۵). در فصل سوم (همان: ۵۷) باهمستان و فرد را در دوره قرون وسطی ذیل سه عنوان نخستین نشانه‌های فردباوری (همان: ۵۹)، تعلق فرد به جماعت (همان: ۶۲)، و برتری دولت بر فرد (همان: ۶۷) بررسی کرده است که نتیجه آن تعلق فرد به جماعت و برتری دولت بر فرد را در آن دوره نشان می‌دهد. از نظر باربیه، فقدان فردباوری استدلال نیک فقدان مدرنیته سیاسی در دوره قرون وسطاست (همان: ۷۲). فصل چهارم، دین‌پیرایی پروتستانی، فردباوری و مدرنیته (همان: ۷۳) است که در آن از اهمیتی که پروتستانتیسم به فرد و آزادی فردی در زمینه مذهبی داده و زمینه‌های پیدایش فردباوری در ذیل آن پرسش شده است. بررسی‌های باربیه ذیل این میان‌تیرها انجام پذیرفته است: پروتستانتیسم و شکل‌گیری مدرنیته (همان: ۷۴)، کالوینیسم و پیدایش فردباوری (همان: ۸۰)، کثرت‌گرایی دینی و مدرنیته سیاسی (همان: ۸۳)، و رابطه پروتستانتیسم و جمهوری (همان: ۸۹). دست‌آمده باربیه این است که «پروتستانتیسم خاستگاه فردباوری و مدرنیته نبوده است» (همان: ۹۴). در فصل پنجم، بعد از بررسی جمهوری پیش‌نهادی هابز و بررسی واگذاری حقوق فردی (همان: ۹۹)، وضعیت فرمان‌گذاران (همان: ۱۰۶)، جایگاه مالکیت و دین (همان: ۱۱۱) در آن وی را «نظریه پرداز دولت پیش‌مدرن» (همان: ۱۱۵) معرفی می‌کند. در فصل ششم، بعد از بررسی قرارداد اجتماعی (همان: ۱۱۷)، بی‌آیندهای آن (همان: ۱۲۰) و حدود قرارداد اجتماعی (همان: ۱۲۵) و با پیش‌کشیدن بحثی با عنوان ارجاع به دولت‌شهر باستانی (همان: ۱۲۹) دولت نزد روسو را نیز ارجاع به الگوی پیش‌مدرن دانسته (همان: ۱۱۷) و البته از تأثیرات ناخواسته او در تمهید نظری مدرنیته سیاسی (همان: ۱۳۵) سخن گفته است.

در بخش دوم، با عنوان پویش مدرنیته سیاسی (همان: ۱۳۷)، بحث باربیه بر نظریه‌ها، وضعیت‌های تاریخی، مسئله‌ها، نمونه‌های درست و نقض، نارسایی‌ها، و چشم‌انداز مدرنیته سیاسی و، در واقع، دولت مدرن متمرکز است. در فصل نخست، اسپینوزا با انگاره آزادی اندیشیدن (همان: ۱۴۰)، لاک با اعلام پهنه خصوصی (همان: ۱۴۴)، و مونتسکیو با نظریه آزادی سیاسی (همان: ۱۴۹) مژده‌رسانان مدرنیته سیاسی معرفی می‌شوند. فصل دوم (همان: ۱۵۹) ایالات متحد آمریکا و فرانسه پایان سده هجدهم را دو کشوری دانسته که

مدرنیته سیاسی در آن‌ها متولد شد. باریه برای بیان شیوه‌های تحقق مدرنیته سیاسی در آن دو کشور دشواری‌های فرانسه در آن راه (همان: ۱۷۶) و آسانی، تندپویی آن در ایالات متحده (همان: ۱۶۸) را برجسته کرده است. باریه در فصل سوم ذیل عنوان از نظریه تا نقد مدرنیته سیاسی (همان: ۱۸۵) باز بحثی نظری به‌پیش کشیده شده و برخی از اندیشه‌های پیرامون دولت مدرن از نظریه پرداز، منتقد، و ردکننده را به‌بحث گذارده است. او کنستان را نظریه‌پرداز دولت مدرن (همان)، توکویل را نسبت به دستاوردهای دولت مدرن مردد و هشداردهنده زیان‌ها و خطرهای آن (همان: ۱۹۳)، و مارکس را ناقد (همان: ۱۹۹) تا ردکننده آن (همان: ۲۰۷) معرفی و پیرامون آن‌ها بحث کرده است. فصل چهارم (همان: ۲۱۱) مسئله ملت را در نسبت با مدرنیته سیاسی سنجیده و، با تأیید تفکیک ملیت فرهنگی و ملیت سیاسی (همان: ۲۱۲)، بر مانع‌بودن ملت فرهنگی در تحقق مدرنیته سیاسی حکم کرده است (همان: ۲۱۳). او ملت قومی و فرهنگی را ذیل آرای هردر و فیشته (همان: ۲۱۷)، رنر و باوئر (همان: ۲۲۰)، و بارس و ایدئولوژی جبهه ملی فرانسه (همان: ۲۲۷) و ملت سیاسی را نیز ذیل آرای روسو (همان: ۲۳۲)، سی‌یس (همان: ۲۳۳)، و ارنست رنان (همان: ۲۳۸) به‌بحث گذارده است. باریه در فصل پنجم (همان: ۲۴۷) به توتالیتریزم و بازشناسی گونه‌های آن از فاشیسم ایتالیایی و موارد همانندش (همان: ۲۴۹) و ناسیونال - سوسیالیسم آلمان (همان: ۲۶۴) تا کمونیسم شوروی و چینی (همان: ۲۷۲) پرداخته و مشخصه‌های آن‌ها را در تقابل با مدرنیته سیاسی معنا و تفسیر کرده است. مؤلف در فصل ششم ذیل عنوان (ناهم‌خوان با متن) یعنی نارسایی‌های مدرنیته سیاسی (همان: ۲۸۵) به وضعیت‌های گوناگون دربرابر مدرنیته سیاسی (همان: ۲۸۶) و، درواقع، به دشواری‌های راه مدرنیته سیاسی (همان: ۳۲۳) پرداخته است. باریه برای این فصل چهار دولت اسرائیل (همان: ۲۹۵)، ترکیه (همان: ۳۰۱)، هند (همان: ۳۰۷)، و ژاپن (همان: ۳۱۵) را به‌عنوان نمونه بررسی کرده است. در فصل هفتم اسلام و مدرنیته سیاسی (همان: ۳۲۵) موردبحث نویسنده قرار گرفته است. او در گام نخست بر فقدان مدرنیته سیاسی در جهان اسلام (همان: ۳۲۶) و در ادامه بر ضدیت اسلام‌میس با مدرنیته سیاسی (همان: ۳۳۶) استدلال کرده است. مؤلف در نتیجه‌گیری (همان: ۳۵۱)، ذیل عنوان فراروندگی از مدرنیته سیاسی، شرایط و سرشت فراروندگی (همان: ۲۵۲)، نموده‌های فراروندگی (همان: ۳۵۵)، و خطرهای دورنماهای فراروندگی (همان: ۳۶۷) را موردبحث قرار داده است. در کتاب‌شناسی (همان: ۳۷۵) نیز منابع مورد استفاده برای هر بحث به تفکیک موضوع معرفی شده است.

۳. تحلیل ابعاد شکلی کتاب

مدرنیته سیاسی صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، صحافی، و قطع مناسبی دارد. غلط چاپی ندارد جز: بنیوشد در: صفحه ۶۰ و روشن‌رأیانه در صفحه ۱۱۵ — مگر این که نیابردن همزه عامدانه باشد — و شماره‌گذاری بحث‌های فصل هفتم بخش دوم که ۱ آن در ۳۲۶ آمده است و خبری از ۲ نیست، تا ۳ که در ۳۳۶ آمده است — که به نظر ۳ همان ۲ است. علی‌رغم بساطت و زیبایی که طرح جلد دارد رنگ‌ها — نه رنگ زمینه جلد و نه رنگ عنوان — زیبا به نظر نمی‌آیند. فلش‌های بدون جهت آشفتگی مفهومی را نیز می‌تواند تداعی کند؛ در حالی که هدف کتاب ایضاح یک مفهوم بنیادی در عرصه تنوع زمینه‌های تاریخی است. در فقره حروف‌نگاری، قلم و فونت زیباتری نیز می‌توانست استفاده شود، تنوع قلم در تیرهای اصلی و فرعی به زیبایی کار می‌افزود. در فصل‌بندی اگر تسلسل شماره‌گذاری فصل‌ها در بخش تمام نمی‌شد و تا ۱۳ ادامه می‌یافت، تداعی‌گر انسجام می‌بود؛ چون همه فصول در خدمت اهداف پژوهش‌اند، نه این که در بخش یک ۶ فصل و در بخش دو ۷ فصل آورده می‌شد.

کوشش مترجم برای معادل‌سازی برخی از واژگان تخصصی سیاسی و عمومی یا ارائه شکل پارسی اصیل واژگان مشکور است نظیر: هژدهم، پای استوار، باهمستان، جهان‌روا، دگرگشت، پرهیخت، فریبا، برزمد، پایگان‌مند، پی‌آیندی، همبازاند، نیک‌پرورده، روشن‌رایانه، بفسفد، کندپوی، می‌یازد، زدایش، رهایش، توانش، درازآهنگ، کوچیده، تندپوی، زایش، پیابند، قدر قدرت، پرسش‌واره، سترکی، شورانگی، نوآورانگی، بسیجیده، درازنای، داو، پرورده، همباز، خودگشوده ذهنی، کم داشت، کارآیند، پنداریافانه، داد و دهش، گرته، فروبستگی، و ...، اما در این نوع استفاده می‌بایست میانه‌روی اتخاذ شود تا در ارتباط خواننده با متن — ناخواسته — خللی وارد نشود. مترجم می‌توانست معادل‌های لاتین برخی از آن‌ها را در پاورقی بیاورد تا در صورت مشکل، منظور نویسنده با مراجعه به اصل واژه مدنظر نویسنده، برای خواننده روشن شود. به‌طور مثال، واژه باهمستان می‌تواند در این کتاب موجب سردرگمی خواننده شود: ملت باهمستانی (همان: ۲۳۰)، باهمستانی فرهنگی (همان: ۲۲۱)، باهمستانی سیاسی (همان: ۲۳۳)، تقدم باهمستان بر فرد (همان: ۲۶۴)، باهمستانی بر پایه نژاد (همان: ۲۶۴)، باهمستان شهروندان (همان: ۲۷۱)، باهمستان ملی (همان: ۲۹۰)، باهمستان دینی (همان: ۳۱۱)، باهمستان ملی (همان: ۳۲۵)، باهمستان‌گرایی (همان: ۳۶۶)، و اجتماع یا باهمستان سیاسی (همان: ۲۳۵).

برای خواننده به سادگی روشن نیست که مراد از باهمستان جماعت است؟ اجتماع است؟ جامعه است؟ یا هویت است؟ یا انجمن است؟ یا خواننده شاید به سادگی دریابد که کجا باهمستان جماعت است، کجا اجتماع است، کجا جامعه است، کجا هویت است، و کجا انجمن است و یا فقط در همه موارد یکی از این‌هاست.

برخی از اصطلاحات تخصصی نیز از آن‌چه در تداول متخصصان سیاست هستند متفاوت ترجمه شده، نظیر دولت رفاه که به جای آن دولت رفاه‌بخش (همان: ۳۶۷) استفاده شده است. برخی از عبارات مرکب یا جملات نیز در ذیل همان دغدغه مترجم (پارسی را پاس داشتن) چندان جالب درنیامده‌اند نظیر فردباوری تشدید یافته (همان: ۸۱) یا «برد چنین سنجشی می‌کاهد» (همان: ۴۹) یا «کوچیده بودند» (همان: ۱۶۰). برخی از عبارات مشهور نظیر نقطه عزیمت که به نقطه حرکت (همان: ۵۲) تغییر یافته‌اند حس خوبی به خواننده نمی‌دهند. شاید واژه چندزنی (همان: ۳۰۳-۳۱۳) هم از این قبیل باشد و چندهمسری واژه بهتری باشد، مگر این که گفته شود شأن همسری به یگانگی آن است. مترجم به جای اسلامیسیم (همان: ۳۲۵) هم می‌توانست اسلام سیاسی را استفاده کند.

در ترجمه اثر قواعد عمومی نگارش رعایت شده است. اصل اثر ویرایش تخصصی شده و نویسنده به مناسبات واژگانی و تخصصی بحث‌ها مسلط نشان می‌دهد. اما پاشنه آشیل اثر نقش‌های متعددی است که نویسنده در این کتاب بر عهده گرفته است؛ از تاریخ‌نگار اندیشه سیاسی تا گزارش‌دهنده از آن؛ از جامعه‌شناس سیاسی تا نظریه‌پرداز سیاسی؛ از روندشناس، وضعیت‌شناس، تا یک آینده‌پژوه؛ و از مفهوم‌شناس تا نظریه‌شناس. به‌طور طبیعی، این تعدد نقش‌ها و ویرایش تخصصی اثر را با مشکلاتی مواجه ساخته و موجب می‌شود اثر یک‌دست ویرایش نشود.

اثر به‌طور کلی به حکم ترجمه رسا می‌نماید، اما روان نیست. رسایی بحث‌ها به سبب تخصص نویسنده در علوم سیاسی است، اما روان نیست به خاطر همان نقش‌های متعددی که نویسنده برای نگارش این کتاب بر عهده داشته است. به‌طور طبیعی نویسنده در بحث‌هایی که تبحر بیشتری دارد روان و رسا نوشته است، نظیر نوشته‌هایی که به اندیشه سیاسی در این کتاب مربوط است.

به نظر می‌رسد اثر، در شکل جزئی، روان و رسا نیست؛ به عنوان یک مثال، اظهارنظرها در مورد کشورها و نظریه‌پردازان با عبارت‌های گویا بیان نشده‌اند. مثلاً نویسنده سطور پایانی فصل نخست بخش دوم را چنین پایان می‌برد: «آری، با این متن انقلابی بود که مدرنیته سیاسی در فرانسه پدیدار شد» (همان: ۱۵۷)، اما او بلافاصله در آغاز فصل دوم همان بخش

می‌نویسد: «هرچند مدرنیته سیاسی ... در انگلستان رخ نمود» (همان: ۱۵۹). طبیعی است که مراد نویسنده در مورد انگلستان پیش‌قراولی و در مورد فرانسه تحقق‌پذیری است اما گویا نیست. یا در مورد متفکران نیز تعابیر مشابهی وجود دارد: «مونتسکیو نخستین گام را برای تحقق جدایی دولت از جامعه برداشت و به شیوه خود راه مدرنیته سیاسی را گشود» (همان: ۱۵۷). «سی‌یس ... را می‌توان نخستین نظریه‌پرداز مدرنیته سیاسی دانست» (همان: ۱۷۴). البته باز از مطالعه کتاب به دست می‌آید که مونتسکیو از مژده‌رسانان مدرنیته سیاسی و سی‌یس نظریه‌پرداز انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بود که همان انقلاب به مدرنیته سیاسی راه برد. این معنا در خصوص روسو هم قابل ذکر است. در فصل ششم از بخش نخست می‌نویسد: «دولت مورد نظر روسو به الگوی دولت پیش‌مدرن ارجاع می‌دهد» (همان: ۱۱۷) و در انتهای همان فصل می‌نویسد: «اصل وجود پهنه خصوصی متمایز و مستقل از دولت را مطرح ساخت ... روسو به این شیوه مدرنیته سیاسی را ... آماده گرداند» (همان: ۱۳۶). نویسنده در ادامه هم بنژامن کنستان را نظریه‌پرداز اصلی مدرنیته سیاسی معرفی می‌کند (همان: ۱۸۶).

در مورد انگلستان در آغاز هر دو فصل اول و دوم بخش نخست با این تعابیر که «نخستین نشانه‌های مدرنیته سیاسی در انگلستان هویدا شد» (همان: ۱۳۹) «هرچند مدرنیته سیاسی با به رسمیت شناختن برخی حقوق فردی در انگلستان رخ نمود» (همان: ۱۵۹) طرح بحثی می‌شود؛ اما خواننده در نمی‌یابد انگلستان که با منشور بزرگ خود در سال ۱۲۱۵ م، با رسمیت دادن به حقوق فردی، پیش‌قراول مدرنیته سیاسی — در تعبیر نویسنده — است، چرا روند کندپویی را در این راستا تجربه کرد و نتوانست سرزمین نخستینی باشد که مدرنیته سیاسی در آن تحقق یافته است.

مثال دیگر این که باریبه که ایالات متحد آمریکا را سرزمین تحقق مدرنیته سیاسی به شکل کامل در پایان سده نوزدهم (همان: ۱۶۸) معرفی می‌کند در بحث مدرنیته سیاسی و مسئله ملت اشاره می‌کند که گاه ملت سیاسی و ملت قومی — فرهنگی می‌توانند باهم بزیند و برای نمونه آمریکا را مثال می‌آورد. او می‌گوید: «در آمریکا یک ملت امریکایی وجود دارد (به معنای سیاسی) و ملت‌های سرخ‌پوست (به معنای قومی — فرهنگی) که در مناطق حراست‌شده زندگی می‌کنند». باریبه می‌نویسد: «طبق این واقعیت مدرنیته سیاسی هنوز به طور کامل در این کشور تحقق نیافته است» (همان: ۲۴۴).

به طور مشخص، بحث «فراروندگی از مدرنیته سیاسی» به رسایی بحث‌های پیشین نبوده و مجموعه‌ای از بحث‌های چالش‌برانگیز از پست‌مدرنیته تا زبان، قومیت‌ها، نقد دولت رفاه، و اتحادیه اروپا را در بر گرفته است.

۴. تحلیل ابعاد محتوایی کتاب

۱.۴ نظم منطقی

۱.۱.۴ انسجام مطالب در کل اثر (تسلسل عناوین کلی اثر)

کتاب با تعریفی از پیش‌اختیار شده از مدرنیته سیاسی آغاز می‌شود و نزد متفکران سرزمین‌ها و نقاط عطف تاریخی به بحث و تطبیق گذارده می‌شود. از این حیث، اثر را می‌توان منسجم دانست. به‌طور طبیعی، مباحث ارائه‌شده در هر زمینه دیگر به دلیل نسبتی است که با مدرنیته سیاسی دارد. اما همین ویژگی که نوعاً نقطه قوت آثار پژوهشی است در این‌جا به نقطه ضعفی پهلوی می‌زند و آن به دلیل ارائه یک تعریف بر مفهوم محوری اثر یعنی مدرنیته سیاسی و تلاش برای جمع‌آوری مطالب مرتبط با آن از متفکرین، دولت‌ها، جغرافیاها، تاریخ‌ها، و حول آن بوده است. در این کار تو گویی یک مفهوم با یک تعریف را برداشته و هرآنچه را که بدان مرتبط است، از زمینه‌ساز، مژده‌رسان، مخالف، و موافق، حول آن جمع‌آوری کرده است. از این روی، گاه کار را متفکر محور به پیش برده، گاه تاریخ‌محور، و گاه جغرافیای‌محور و نظم منطقی را خدشه‌دار کرده است. در این میان، چون همواره می‌بایست گزینش کند، معیاری برای گزینش متفکرین، نقاط عطف تاریخی، و جغرافیاها میسور نویسنده نبوده، جز همان تعریف و تلقی خود ایشان از مدرنیته سیاسی که بر ایند خوداتکایی مؤلف در ارائه تعریف است. البته باید از جایی آغاز کرد، اما نویسنده می‌بایست چندی از تعاریف پیشینیان را نقد می‌کرد و منطقی‌گزینش خود را در متن آن چالش بیان می‌کرد. چون کار با یک تعریف محوری به پیش رفته، می‌توان، با خدشه در تعریف مختار نویسنده، کل بحث و کل انتخاب‌های وی و، در نهایت، کل تفسیر و تحلیل وی را به چالش فراخواند.

۲.۱.۴ انسجام مطالب اثر در درون هر فصل (تسلسل عناوین جزئی و پیوند با نتیجه اثر)

هیچ‌یک از دو بخش کتاب مقدمه و نتیجه‌گیری ندارند. هر چند برای فصول مختلف تمهید مختصر (و نه چندان استدلالی) صورت گرفته (منهای فصل دوم از بخش نخست)، هیچ‌یک از فصول نیز نتیجه‌گیری ندارند. بنابراین، بی‌راهه نیست که گفته شود نه بر بخش‌ها تمهید مناسبی صورت گرفته است و نه بر فصول، این‌که چرا این بحث‌ها که تیتراهای میانی و فرعی بیان‌گر آن هستند انتخاب می‌شوند، در مقدمه‌ها به استدلال گذارده می‌شود. نتیجه‌گیری بخش‌ها و فصول و کل کار باز تأییدی است بر این‌که برای بحث‌ها فلان مسیرها انتخاب شد که استدلال روش‌شناختی و نظری داشته و بنابراین ما را به فلان دست‌آمده و نتیجه

ره‌نمون شد. حتی نتیجه‌گیری کتاب نیز به‌مثابه یک فصل مجزا از فصول پیشین نوشته شده است، که این‌همه تسلسل منطقی بحث‌ها را در کل اثر و در تک‌تک فصول و بخش‌ها مخدوش نشان می‌دهد. شاید گفته شود که دیباچه کل کتاب کوششی بوده است در همان راستا، اما می‌توان فقدان نتیجه‌گیری‌ها و تمهیدات استدلالی و نظری را خرده‌ای بر تسلسل عناوین جزئی و پیوند آن با نتیجه دانست. یک نشانه دیگر بر این معنا تفصیلی ارائه‌شدن برخی بحث‌ها و به‌اختصار یا ساده‌گذشتن از کنار برخی دیگر از بحث‌هاست که توازن منطقی بحث‌های اثر را گاه به زیرسؤال برده است؛ به‌طور مثال، در فصل پنجم، بخش دوم، عمده بحث مصروف تعریف توتالیتراریسم و بازشناسی گونه‌های مختلف آن شده و عامدانه از ریشه‌های شکل‌گیری آن غفلت ورزیده شده است تا مشخصه‌های آن صرفاً به تقابل با مدرنیته سیاسی معنا و تفسیر شود. تنها با چنین چینی‌سازی عامدانه می‌شد توتالیتراریسم به‌عنوان نفی مدرنیته سیاسی (همان: ۲۴۷) و نه یکی از نتایج آن قلمداد شود؛ به‌عنوان مثالی دیگر در فصل نخست، بخش نخست، حکم کلی درباره آن و حتی کل باستان با یک استدلال و آن مرگ سقراط به پیش رفته که جای تأمل دارد. نویسنده در فصل دوم از بخش دوم نیز در ذیل تیتز فرعی دشواری‌های راه (همان: ۱۷۶ به بعد) چالش‌های پیش‌روی مدرنیته سیاسی را تاریخی و با تکیه بر عناصر عینی و در مقایسه با نمونه ایالات متحد بیان می‌کند که تطویل آن، در کنار غفلت از بحث‌های نظری آن، نمونه دیگر بر ضعف توازن در بحث‌هاست.

۲.۴ کیفیت منابع

۱.۲.۴ میزان اعتبار منابع از جهت علمی

کیفیت و میزان اعتبار منابع از جهت علمی در هر بحثی، به‌طور مجزا، قابل بررسی است. منابعی که برای بحث دولت‌شهر باستانی دیده شده از مطالعات کلی قوی‌تر است. منابع قرون وسطی از بحث پروتستان‌تیسیم جدی‌تر است. منابع حوزه اندیشه سیاسی از باقی بحث‌ها معتبرتر و اصیل‌تر است. برای اظهارنظر در مورد نمونه ترکیه منابع کم‌تر و ضعیف‌تری در مقایسه با نمونه هند و ژاپن دیده شده است. در خصوص آفرینندگان نظری و عملی اسلام سیاسی منبع قابل‌اعتنایی دیده نشده است. البته از منابع واسطه‌شاخصی در این بحث استفاده شده است.

به‌طور کلی، منابع واسطه بر منابع درجه اول در این کتاب فزونی دارد. درعین حال، منابع قابل‌اعتنا و درجه یک مورد استفاده نوعاً اندیشگی هستند؛ بنابراین، بحث‌هایی که ماهیت

اندیشگی ندارند منابع درجه دوم و واسط در آن بیش‌تر بوده و غلبه دارند. در برخی از بحث‌ها فقط بحث با نوشته‌های دیگران پیش رفته و نویسنده تبدیل به گزارش‌دهنده آثار دیگران شده است. به‌طور نمونه ذیل عنوان فرعی برتری دولت بر فرد (همان: ۶۸) همه بحث گزارش نوشته ویتوریاست. یا در ذیل بحث پروتستان‌تیسیم و شکل‌گیری مدرنیته (همان: ۷۴) بحث‌ها با آثار ارنست ترولچ به‌پیش رفته است. در ادامه نیز ذیل کالوینیسیم و پیدایش فردباوری (همان: ۸۰) بحث‌ها از آن لویی دومون است. می‌توان گفت کثرت نقل‌قول‌ها، در فصل چهارم بخش نخست (همان: ۷۳)، موجبات ضعف تألیف را فراهم آورده است. در فصل مدرنیته سیاسی و مسئله ملت (همان: ۲۱۱) نیز اهم نوشته با گزارش آرای چند تن از متفکران به‌پیش رفته است.

۲.۲.۴ منابع جدید و کافی

کتاب مدرنیته سیاسی کتاب پرمبغی نیست. البته داشتن منابع فراوان همیشه قوت نیست؛ اما ندیدن آثار برجستگان حوزه‌های مختلفی که مؤلف بدان ورود کرده به‌معنای ضعف است. از نظرگاه روش‌شناختی تنها با اشراف کامل به پیشینه یک مسئله پژوهشی و فهم آخرین دیدگاه‌های روش‌شناختی و نظری می‌توان گامی در تولید یا غنابخشیدن به حوزه خاصی برداشت. برای برخی از بحث‌ها آثار پیشین دیده نشده (نظیر فصل هفتم از بخش دوم) و البته برای برخی دیگر (نظیر بحث دولت‌شهر باستانی) به آثار نویسندگان درجه اول توجه شده است.

در فصل اسلام و مدرنیته سیاسی به آثار اسلام‌شناسان مسلمان (به‌استثنای حسن الترابی) مراجعه نشده و اندک آثار دیده‌شده نوعاً نوشته خود غربی‌هاست، نظیر برتران بدیع، فرانسوا بورگات، برهان غلیون، الیور ر. حتی آثار اندیش‌وران درجه یک اسلام سیاسی نیز در این بحث دیده نشده است. آثار علی شریعتی و امام خمینی می‌بایست مورداهتمام قرار می‌گرفت، چون کشوری که اسلام سیاسی در آن قدرت و جریان دارد ایران است. حتی آرای منتقدین اسلام سیاسی نیز می‌بایست دیده می‌شد و نه تنها غایب است که حتی اشاره‌ای در پاورقی به عبدالکریم سروش نیز با منبع واسطه صورت پذیرفته است.

۳.۲.۴ دقت در استناد و امانت‌داری

اظهار نظر قطعی در این زمینه اشراف متقد بر آثار مورد استناد و تطبیق را می‌طلبد. در عین حال، نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، عبارت‌گردانی، و گزارش بر مبنای ایده دیگران نشان

می دهند که نویسنده بر رعایت اصول منبع دهی علمی وفادار بوده است. نقل قول های مستقیم مکرر و گزارش نویسی بر مبنای ایده های دیگران که به دفعات مختلف در این اثر دیده می شود، هر چند ضعف تألیف است، می تواند گواه امانت داری نویسنده نیز باشد.

۳.۴ تحلیل ها و بررسی ها

۱.۳.۴ توان مندی در تحلیل و بررسی مسئله

کتاب فاقد مسئله محوری است. بیش تر مفهوم شناسی است؛ مفهومی که با تعریفی مشخص در سرزمین آرای نظریه پردازان، نقاط عطف تاریخی، جغرافیاهای مهم نظیر غرب آسیا گردانده می شود تا یکی به فقدان، یکی مژده رسان، یکی نظریه پرداز، یکی در آرزوی آن، و ... متصف شوند. به شکل کاملاً انتقادی حتی می توان گفت ارائه بحث هایی گاه پراکنده و تمسک به نقل قول ها و آرای این و آن (فصل چهارم از بخش نخست) و برخی تاریخ های تعیین کننده است تا مفهوم مورد نظر بر جان مایه همان تعریف مورد نظر به پیش برود؛ از این رو، کتاب به مثابه یک گزارش تحقیقی می نماید. البته مفهوم شناسی هم قواعد و منطقی دارد که در این اثر دیده نمی شود. در مفهوم شناسی همه بحث ها در خدمت دست یازیدن به تعریف است؛ یعنی ماهیت پژوهش به معنایی اکتشافی است، نه این که بر مبنای تعریف از پیش مسلم دانسته شده به تطبیق آن در آرا و شرایط و کشورها اقدام شود.

در عین حال، کتاب توانسته با گذار از سنجه هایی که از قبل مورد تأکید اندیش وران پیشین در تعریف مدرنیته سیاسی بوده است نظیر آزادی سیاسی، مشارکت سیاسی، تفکیک قوا، و رأی گیری همگانی در ارائه تعریف با سنجه هایی جداکننده گامی به پیش بردارد و تعریف خود را در زمینه های مختلف بررسی نماید. بنابراین، کتاب از سویی بر عدم کفایت سنجه های پیشین مورد تصریح نویسندگان پیشین استوار است و از سوی دیگر، با برجسته سازی سنجه جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد رأی خود را به صراحت بیان کرده است. نویسنده تصریح مذکور را در زمینه های مختلف به پیش برده و تحلیل و بررسی خود را در همان مضمون متمرکز ساخته است. البته جدایی میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد دست آمده بحث باریه نیست. باریه تنها کاری که کرده برجسته سازی این سنجه جدایی بخش و تمرکز بر آن و بحث و نظر از آن در عرصه های گوناگون است. در واقع، باریه به دنبال سنجه ای گشته است که بتواند حیث جدایی بخش داشته باشد؛ هم جدایی بخش به

دولت مدرن و پیش‌مدرن در عالم نظر و هم جدایی بین دولت‌های غربی با دولت‌های دیگر در عالم عمل که برای این هدف تحلیل‌ها و بررسی‌های او موجه است. مؤلف در بیش‌تر موارد با هیچ اندیشمندی در این کتاب وارد چالش نشده است. بیش‌ترین تلاش او استفاده از نظریه‌های گوناگون در راستای پیش‌برد مفهوم خود است. در مواردی هم پاسخ یک نظریه را با آموزه‌های اندیشمند دیگر داده است (نظیر بحث‌های فصل چهارم از بخش دوم ۲۱۱ به بعد).

۲.۳.۴ رعایت بی‌طرفی علمی

در بررسی و تحلیل‌ها نویسنده بر مدار همان سنجه مورد تأکید بحث‌ها را به پیش برده است. سوگیری و جانب‌داری غیرعلمی تأثیرگذاری در آن مشهود نیست، اما در تجویزهایی که نویسنده ارائه می‌کند سوگیری مشهود است؛ به‌طور مثال، در فصل ششم بخش دوم، علی‌رغم ادعای سودمندی نظری و رویکرد عملی، علاوه بر این که هیچ دستاورد تازه‌ای در بررسی چهار کشور به دست نمی‌دهد، بلکه با گزینش بدون توجیه کافی چهار کشور و با بیان مختصات کشورها بخش اعظم این قسمت را می‌نگارد تا در نهایت معیار مدرنیته سیاسی را همانندی با کشورهای غربی معرفی کند: ژاپن به‌رغم مقررات قانون اساسی و همانندی‌هایش با کشورهای غربی واقعاً به مدرنیته سیاسی نرسیده است (همان: ۳۲۳). در واقع، همانندی با کشورهای غربی از نگاه باریبه‌گویی معیار مدرنیته سیاسی است، هر چند سنجه‌ها و معیارهای باریبه در تعریف مدرنیته سیاسی صرفاً در برخی کشورهای غربی تحقق یافته است و در آن جریان دارد، تصریح این شکلی و چنان‌که مترجم از باریبه نقل کرده است: بهره‌گیری از انبان تجربه پیش‌رفتگان (همان: ۱۲) که مراد کشورهای غربی است راه دست‌یازیدن به مدرنیته سیاسی را پیمودن تجربه غرب یا همانندشدن با غرب معرفی می‌کند.

۴.۴ نوآوری

۱.۴.۴ نمونه‌ها

می‌توان نوشته باریبه را بر نوعی وضعیت‌شناسی از آموزه‌های غربی در جهان کنونی نیز استوار دانست. برخی از آموزه‌های سیاسی غربی توانسته است از مرزهای آن کشورها فرا رود و در فرهنگ‌ها و ساختارهای سیاسی گوناگون در قالب الگوهای تلفیقی یا در قالب الگوهای چهل‌تکه‌گی پست‌مدرنیستی یا اساساً با استیلا و غلبه رسوخ نماید. شاید یکی از

مهم‌ترین آموزه‌های سیاسی غربی دموکراسی باشد. موج‌های دموکراسی و گذار به دموکراسی بیش‌ترین بحث‌های سیاسی دهه‌های اخیر را به خود اختصاص داده‌اند (بشیریه ۱۳۸۷). گذار به دموکراسی به‌عنوان یک مثال نشان می‌دهد که آموزه‌های غربی بسط و نشر یافته‌اند، اما برخلاف انتظار برخی از نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران غربی کشورهای مقصد را همانند غرب نکرده‌اند؛ مثلاً، جمهوری اسلامی یک الگویی تلفیقی بود. ایران نه تنها با پذیرش جمهوریت غربی نشد که آموزه دموکراسی را با خوانش جدید در قالب الگوی مردم‌سالاری دینی بومی نیز کرد. این اشارت مختصر یک مهم را بیان می‌کند و آن ضرورت بازشناسی میزان توفیق یا عدم توفیق آموزه‌های غربی در کشورهای مختلف و کاوش چرایی آن است. کتاب باریبه به‌دنبال بازشناسی برخی از دشواری‌های روزگار خویش است. دغدغه باریبه این است که باید در هر مورد به تشخیص درست مسئله پرداخت و درمانی سازگار پیشنهاد کرد (باریبه ۱۳۹۲: ۲۴). شاید یکی از آن‌ها غربی‌نشدن‌هایی است که باریبه با مقاومت بر سنجه‌های مدرنیته سیاسی به دنبال آن شدن است. در کتاب باریبه تصریح می‌شود که سرشت دولت بر مسئله دموکراسی تقدم دارد (همان)؛ یعنی، به‌طور مثال، اگر در ذیل اسلام سیاسی امروزه در ایران سخن از دموکراسی است، از نظر باریبه این دموکراسی فاقد اهمیت است؛ چراکه این دموکراسی سرشت دولت را مدرن نکرده و آن‌چه می‌تواند دولت مدرن ایجاد کند مدرنیته سیاسی است. این وضعیت‌شناسی برای طرح استدلالی نوین در راستای مسئله‌های جهانی شدن فرهنگ و ساختار سکولاریستی است.

۲.۴.۴ روزآمدی داده‌ها و اطلاعات

داده‌ها و اطلاعات اثر نوین نیستند. البته پردازش اطلاعات و تلاش برای تدقیق نقطه تفارق و بازشناسی مرزها کوششی است که نمی‌توان نادیده انگاشت. مطالب هریک از فصل‌ها را می‌توان از این‌منظر بررسی کرد، اما به‌طور کلی می‌توان بیان داشت که جز فصل ششم و هفتم بخش دوم و نتیجه‌گیری بقیه فصول اطلاعات جدیدی به خواننده نمی‌دهند. در فصل ششم، نارسایی‌های مدرنیته سیاسی، علی‌رغم نواقصی که پیش‌تر بیان شد گامی برای تطبیق و نظر برداشته شده است. در فصل اسلام و مدرنیته سیاسی نیز نویسنده بر تطبیق آموزه‌های خود بر یکی از جدی‌ترین حوزه‌های رقیب تمدنی غرب کوششی کرده است و فراروندگی از مدرنیته سیاسی نیز هرچند مشخصه‌های نتیجه کتاب را ندارد، طرح بحث‌هایی پیش‌روانه برای زمان انتشار کتاب محسوب می‌شود.

۵.۴ مبانی و پیش‌فرض‌ها

۱.۵.۴ سازواری محتوای علمی و پژوهشی اثر با مبانی و پیش‌فرض‌های موردقبول

مطرح در حوزه موضوعی

مدرنیته سیاسی و دولت مدرن تحقق‌بخش آن توجیه خود را از متن لیبرالیسم یافته‌اند؛ بنابراین، آنچه در اندیشه سیاسی غربی در هم‌پیوندی با لیبرالیسم مطرح هستند مورد تأیید و اتکای نویسنده است؛ مخصوصاً آنچه به مدرنیته سیاسی راه می‌برد لائیسیته و سکولاریسم است. نویسنده بر این مبانی و آموزه‌های ملهم از آن ایمان دارد؛ از این رو، حتی راه‌حل پایان‌کشاکش دعوی رژیم غاصب اسرائیل و فلسطین را دست‌شستن هر دو طرف از قومیت، فرهنگ‌گرایی، و تبدیل شدن به ملتی سیاسی، از یک‌سو، و جدایی دین از سیاست (نه صرف بی‌طرفی دولت در امور دینی) و کنارگذاشتن خصلت دینی (همان: ۲۹۹-۳۰۰) دانسته است. در واقع، لائیسیته کامل و قاطع که نمونه آن لائیسیته ایالات متحد امریکاست (همان: ۳۱۸) یکی از مقولات مدرنیته سیاسی در تعبیر باریه است. هر چند دریافت باریه از مدرنیته سیاسی، مخصوصاً آن‌گاه که از سنجه جدایی‌ها کوتاه نمی‌آید را می‌توان مور بحث یافت، در اتکای آن بر مبانی و پیش‌فرض‌های موردقبول مکتب لیبرالیسم نمی‌توان تردیدی سراغ گرفت.

۲.۵.۴ سازواری محتوای علمی اثر با مبانی و اصول دینی و اسلامی

اگر کتاب مدرنیته سیاسی را در خدمت بسط و نشر آموزه‌های مکتب فکری - سیاسی لیبرالیسم و چگونگی امکان و میدان یافتن آموزه‌های سیاسی آن بدانیم، به‌طور طبیعی، با اسلام که خود یک مکتب فکری - سیاسی متمایزی است سازواری محتوایی نخواهد داشت. اسلام مکتبی پویا، پیش‌رو، و تمدن‌ساز است. از هر اندیشه بشری که برای رشد و تعالی دنیوی و اخروی انسان مفید باشد استقبال می‌کند؛ اما انواع لائیسیته از بی‌طرفی تا جدایی (همان: ۲۸۹) که جان‌مایه مدرنیته سیاسی است با تجربه سیاسی مسلمانان ناسازگار است. در الگوی تمدنی اسلام و حتی ایران پیش از اسلام هیچ‌گاه سکولاریسم جریان غالبی نبوده است. از توانمندی تمدنی اسلام آن بوده و است که در کنار دولت‌های ایدئولوژیک و دولت سکولار دولت دینی را پدید آورده است. دولت دینی بنابر غایت‌مداری خود نمی‌تواند با هیچ‌یک از الگوهای لائیسیته کنار بیاید. بنابراین، اگر در این کتاب بر این وظیفه که دولت باید از دین جدا شود و اسلام از مقام دولتی دست بشوید (همان: ۳۴۰) حکم

می‌شود، به‌ناچار بر تبدیل دولت دینی بر دولت سکولار حکم شده است. اسلام سیاسی که اینک در جهان اسلام منشأ بیداری، اقبال، و جریان است از دل آموزه‌های اسلام برای احیای تمدن اسلامی سر برآورده است و اگر باریه پیکار کارآمد با آن را استقرار مدرنیته سیاسی می‌داند (همان)، به‌طور طبیعی، بر ناسازواری آموزه‌های خود با یک جریان فکری سیاسی قدرت‌مند اسلامی نیز حکم کرده است.

۶.۴ انطباق و جامعیت

۱.۶.۴ انطباق محتوای اثر را با عنوان و فهرست

محتوای اثر با عنوان و فهرست انطباق داشته و اهداف ترسیمی نویسنده را پوشش داده است.

۲.۶.۴ جامعیت محتوا و موضوع اثر با توجه به اهداف درس دانشگاهی مرتبط

کتاب می‌تواند منبع خوبی برای پژوهش‌گران تاریخ اندیشه‌های سیاسی غرب باشد. حسن کتاب البته مرور آرا و اندیشه‌های قدیم، میانه، یا جدید نیست؛ بلکه حسن آن به‌پیش‌بردن یک بحث مشخص و، درواقع، مفهوم‌شناسی و مسئله‌یابی در زمینه آرای برجستگان اندیشه سیاسی و تلاش برای تطبیق و نظر آن در زمینه‌های عینی و تاریخ‌ها و جغرافیاهای مهم است. این کتاب یک منبع کمک‌درسی است، ضمن این‌که هم طریقت پژوهشی و هم اصرار مؤلف بر پیش‌برد یک بحث مفهوم‌شناسانه مشخص و تلاش برای شفافیت بیش‌تر موضوع برای دانشجویان اندیشه‌های سیاسی آموزنده است. اگر یکی از اهداف دروس اندیشه سیاسی فراتر از آموختن نظریه‌ها و آموختن نظروورزی و اندیشیدن باشد، چنین مطالعات تطبیقی‌ای در آن راستا هستند.

۳.۶.۴ انطباق با سرفصل‌های مصوب وزارت علوم، تحقیقات، و فن‌آوری برای

دروس مرتبط

کتاب حاضر منبع درسی درس خاصی نیست. درعین‌حال، برای دروس سه‌گانه اندیشه سیاسی در غرب در مقطع کارشناسی علوم سیاسی طبق آخرین سرفصل‌های مصوب که اولین آن شامل باستان و میانه است، دومین شامل دوران مدرنیته است، و سومین شامل غرب معاصر است منبع تطبیقی و کمک‌درسی است؛ چون از هر سه وادی یادشده اندیشه‌هایی را گلچین و در راستای مفهوم‌شناسی به‌بحث گذارده است. برای عنوان درسی

اسلام و سکولاریسم (نقد سکولاریسم)، که در سرفصل‌های مصوب جدید برای دوره کارشناسی علوم سیاسی وجود دارد، یک منبع مهم برای تقریر سکولاریسم است. به‌طور طبیعی، نقد سکولاریسم مبتنی بر یک تقریر درست از سکولاریسم است که به‌نظر می‌رسد کتاب از عهده آن در طی فصول مختلف، نظریه‌های گوناگون، نقاط عطف تاریخی، و سرزمین‌ها مهم برآمده است. در مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی نیز دانشجویان درس کاربرد نظریات سیاسی در قرن بیستم می‌توانند چگونگی کاربست نظریه‌ها و اطلاق آن بر وضعیت‌ها، مفاهیم و مسئله‌ها را در این کتاب ببینند. اگر یکی از اهداف دروس اندیشه سیاسی غرب آشنایی با چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌ها و مکاتب فکری سیاسی است در این کتاب نیز گاه به چنین زمینه‌هایی عطف توجه شده است و بنابراین، می‌تواند مورد استفاده عموم درس‌های مرتبط با آن در همه مقاطع قرار گیرد.

۷.۴ مؤلفه‌های جامعیت صوری

کتاب دارای دیباچه‌ای است که حکم پیش‌گفتار و مقدمه را دارد. بخش‌ها مقدمه ندارند. نتیجه‌گیری کتاب با عنوان فراروندگی از مدرنیته سیاسی، خود، حکم یک فصل مجزا در عرض سایر فصول را دارد و مشخصات یک نتیجه‌گیری کامل را که در آن ارزیابی و جمع‌بندی و پیش‌نهادات و پیش‌نهادات پژوهشی (برای دیگر پژوهش‌گران برای ادامه پژوهش) و ... وجود داشته باشد ندارد. تمرین، آزمون، جدول، نمودار و نقشه، و تصویر در آن نیست؛ البته پژوهش‌های نظری و بنیادی گاه نیازی هم به برخی از این‌ها پیدا نمی‌کنند. فهرست منطقی برای کتاب وجود دارد که نه تفصیلی و نه اجمالی است. مؤلفه‌های شکلی و محتوایی موجود در کتاب در خدمت اهداف نویسنده قرار دارند و توانسته‌اند نویسنده را در امر تفهیم موضوع به مخاطب یاری برسانند. هرچند تمهیدات نظری، تجویزها، و خروجی سیاست‌گذارانه مراد و نتایج را می‌رسانند، اما اگر نتیجه‌گیری کتاب بر جمع‌بندی و پیش‌نهادها صریح از بحث‌های پیشین مبتنی بود، مطلوب‌تر بود. البته گاه واگذاری نتیجه‌گیری به مخاطب می‌تواند ضمیر خواننده را با اهداف نوشته هم‌راه سازد.

۸.۴ اصطلاحات تخصصی

مفاهیم بنیاد علوم انسانی است و نقطه قوت اثر باریه خود تمرکز بر ایضاح یک مفهوم بنیادین علوم سیاسی یعنی مدرنیته سیاسی است. استفاده باریه از اصطلاحات به‌جا و

درست می‌نماید و مکتبی و تأملی برای خواننده تخصصی در روند مطالعه کتاب ایجاد نمی‌کند. البته تعریف وی از مدرنیته سیاسی و هر اصطلاح تخصصی دیگر را می‌شود به‌چالش خواند و نقد کرد، فردیت، جامعه مدنی، دولت، ملت، مدرنیته، و اسلام‌یسم از جمله همان مفاهیم هستند.

دولت، فرد، و جماعت مهم‌ترین مفاهیم بخش اول کتاب هستند. بحث باریبه از مفهوم ملت جدی‌ترین سخن او در فصل چهارم از بخش دوم است. در فصل پنجم از همان بخش نیز بحث‌ها بر تعریفی از توتالیتراریسم استوار است. در فصل هفتم از همان بخش، باز، بحث‌ها و نظرها بر تعریفی از اسلام سیاسی و حتی چالشی مفهومی با برهان غلیون است که تعریفی غیراز مختار مؤلف دارد. در بخش نتیجه‌گیری، مفهوم پست‌مدرنیسم تعیین‌کننده است و اساساً کتاب عرصه‌ای مفهوم‌شناسانه دارد.

به‌طور یک مثال ویژه می‌توان از مفهوم ملت نزد باریبه این‌جا سخن گفته شود. اهمیت ملت به‌سبب اهمیتی است که این مفهوم در سرنوشت مدرنیته سیاسی دارد. از نظر باریبه، مدرنیته سیاسی با ملت قومی - فرهنگی امکان ندارد، زیرا ملت قومی - فرهنگی با خصوصیت‌های طبیعی و فرهنگی تعریف می‌شود و نه با پذیرش آزاد اعضای تشکیل‌دهنده‌اش (همان: ۲۴۳-۲۴۴). چند نکته را می‌توان پیرامون این بحث مطرح کرد:

۱. شکل‌های ملت قومی - فرهنگی از نظر باریبه یا قومی یا فرهنگی یا زبانی یا دینی یا ترکیبی از آن عناصر (همان: ۲۱۵) است که می‌توان گفت فرهنگ در عرض قومیت، زبان، و دین نیست؛ بلکه قومیت، زبان، و دین منابع فرهنگ هستند.

۲. واقعیت‌های قومی و فرهنگی، هرچند اگر نقشی در دولت بازی نکنند، از میان نمی‌روند (همان: ۲۱۶). اما بعید است که عناصر فرهنگی بدون پشتیبانی دولت، خصوصاً آن‌جاکه سنت‌تشکل‌های مدنی قوی وجود ندارد یا در حال سعی و خطا برای تجربه آن است، حفظ شوند.

۳. با گذار از ملیت قومی و فرهنگی ولو در سطح سیاسی باید دید آنچه عناصر، محصولات، و صنایع فرهنگی را در سطح جهانی و با سیطره رسانه‌ای در عصر جهانی شدن توزیع می‌کند چه نهادهایی است؟ به‌طور طبیعی، آنچه توزیع خواهد شد چندگانگی فرهنگی غنی نخواهد بود، بلکه بازار جهانی منابع فرهنگی را گزینش و توزیع خواهند کرد (میلر ۱۳۸۳: ۲۰۹).

۴. اگر لازمه شکل‌گیری دولت مدرن دست‌شستن از خصال فرهنگی است، نمی‌توان منکر این کلیت شد که خود دولت مدرن در بستر فرهنگ مستعد به آن به‌وجود آمده و تداوم یافته است. بازیابی پیشینه‌های شکل‌گیری مدرنیته در غرب نشان می‌دهد که مدرنیته اساساً در تعامل با سنت‌های ریشه‌دار تاریخ و جوامع غرب شکل گرفته است. سکولاریسم، دراصل، از درون یک جنبش مذهبی بیرون آمد و در نتیجه آن، نظام سیاسی از نظام دینی منفک شد. در برخی موارد هم چنین تفکیکی کامل صورت نگرفته و به‌طور نمونه هنوز در انگلستان پروتستان مذهب رسمی این کشور است (خرمشاد و سرپرست سادات ۱۳۹۰: ۱۳۳). حتی خود

ملت‌گرایی هم، به‌طور ذاتی، به‌عنوان اندیشه تشکیل ملت و دولت مل، به‌ویژه ساختی غربی است و به‌عنوان یک ایدئولوژی مدرن فرآورده همان طبقه سوداگری است که سرمایه‌داری و دموکراسی مدرن را بر پا کرده است (برگر و دیگران ۱۳۸۷: ۱۶۶).

۵. اگر بگوییم ملیت فرهنگی و قومی راه به دولت مدرن نمی‌برند، به‌نوعی ارزش بیش‌ازحدی به خودمختاری فردی قائل شده‌ایم. آیا این راه به فردگرایی افراطی نمی‌برد؟ مگر همه لیبرال‌ها چنین می‌اندیشند؟ پیش‌تر توکویل (باریه ۱۳۹۲: ۱۹۳) و بعدها چارلز تیلور از استبداد نرم (soft despotism) سخن گفته‌اند (Etzioni 1998: 47-54). فردگرایی و تمرکز بر حوزه فردی و خصوصی زمینه همان استبداد است. با بی‌انگیزگی مردم برای مشارکت در حوزه عمومی، که یکی از جلوه‌های آن در ادبیات «پایان سیاست» محل توجه خود غربی‌هاست، مردم منفعل‌تر و احزاب و سیاست‌مداران میدان عمل بیش‌تری پیدا کرده‌اند.

۶. از نظر باریه شماری از کشاکش‌های روزگار ما را زمانی که گروه‌های قومی، زبانی، یا دینی بخواهند خود را تحمیل کنند یا خود را به اثبات برسانند توضیح می‌دهد (باریه ۱۳۹۲: ۲۴۵)، چرا باتوجه به ارزش و اهمیت اصل ملیت که گاه موردادعان باریه نیز است گفته نشود به سبب اصل ملیت می‌توان بر شماری دیگر از کشاکش‌های روزگار ما که منشأ آن‌ها لیبرالیسم است فائق آمد. چرا از امکان‌های قومی و فرهنگی در طریقت دموکراسی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی استفاده نشود؟ برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و مسئولانه و برای دفاع از هویت‌ها و مرزها، ملیت، اسطوره‌ها و حماسه‌های آن انگیزه‌ای بس قوی است. ملیت به‌نوعی برای طیف وسیعی از مباحث مورد توجه لیبرال‌ها نظیر شهروندی، حقوق اقلیت، آموزش، ارتقای فرهنگ‌ها، قوانین اساسی، و مرزهای سیاسی ارزش‌مند است (میلر ۱۳۸۳: ۲۱۷).

۷. سال‌هاست که برای کنترل آفت‌های فردگرایی افراطی از اهمیت مسئولیت اجتماعی سخن گفته می‌شود. بی‌طرفی سیاسی دولت یا کمال‌گرایی سیاسی یک مناقشه جدی در غرب است که در همه حوزه‌ها از جمله آموزش و جامعه‌پذیری مطرح است. مسئله‌های فردگرایی از بحران هویت، بحران اخلاقی، بحران خانواده، بیگانگی از خویشان، و ... هم اینک پیوستن برخی جوانان اروپایی به داعش ضرورت پرداختن به نقش اخلاقی دولت را به شکل جدی‌تری مطرح ساخته است. این‌که شخصیت شهروند چگونه ساخته شود که هم آزادی‌های فردی و هم مسئولیت اجتماعی حفظ شوند در حرکت‌هایی چون جنبش ساخت شخصیت (character education movement) نمود یافته است (Damon 2002).

۸. در میانه راه لیبرالیسم (که کتاب در راستای آن است) و پست‌مدرنیسم (که نویسنده در فراروندگی از مدرنیته سیاسی بدان اشاره کرده است) بایستی مؤلف از عرصه و ادبیات بسیار پربراری از اجتماع‌گرایی (communitarian) سخن به میان می‌آورد. جماعت‌گرایان می‌کوشند تا اجتماع انضمامی را جای‌گزین فرد انتزاعی کنند و از ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، پیوندهای پیش‌عقلانی، سنت‌ها، تاریخ، و به‌طور کلی وجوه متمایز هر جماعتی دفاع کنند (لگنهاوسن ۱۳۷۷: ۷۸). چرا بحث اجتماع‌گرایان قدیم (اهمیت نیروهای اجتماعی، روابط اجتماعی، نظم اجتماعی) و اجتماع‌گرایان جدید (Etzioni 1998) (تعادل فرد و نیروهای اجتماعی، اجتماع و خودمختاری، خیر مشترک، آزادی و حقوق فردی) و نقدهایی که آن‌ها در این نوع بحث‌ها متوجه لیبرالیسم کرده‌اند از بحث باریبه به‌طور کامل غایب است؟

۹.۴ رویکردهای کلی نسبت به فرهنگ و ارزش‌های اسلامی

باریبه یکی از مسئله‌های جهان اسلام را فقدان مدرنیته سیاسی می‌داند؛ یعنی اگر جدایی بین حوزه عمومی و خصوصی، میان شهروند و فرد، و میان دولت سیاسی و جامعه مدنی در کشورهای اسلامی وجود ندارد، از نظر باریبه به‌معنای پیشامدرن بودن دولت‌های این کشورهاست که چند نکته کلی را می‌توان پیرامون آن مطرح ساخت:

۱. اولاً خود جدایی‌ها امری زمینه‌گراست. می‌توان ادعا کرد که اصل این نوع جدایی‌ها امری فرهنگی هستند یا از زمینه‌ای فرهنگی متأثر می‌شوند؛ بنابراین، از فرهنگی به فرهنگ دیگر، کم و کیف جدایی‌ها متفاوت خواهند بود. حوزه انتخاب‌های یک مسلمان از شریعت

متدثر است. انتخاب‌های فردی ما حتی در خلوت کامل هم آزادانه نیست چه برسد در درون جامعه (حتی تا پوشیدن لباس: حرمت لباس شهرت). مداخله‌ها هم، از آن‌سو، از فرهنگ‌ها متأثر هستند و از دل فرهنگ‌ها موجه‌سازی می‌شوند. مداخله‌ها را انتخاب‌ها شکل می‌بخشند، توازن و تعادل آن نیز در طول زمان و بر اثر تجربه‌های گوناگون و در فرایند به‌دست می‌آید. مرجع اصلی تدوین الگوهای بهینه رابطه حوزه عمومی و خصوصی در کشورهای اسلامی شریعت اسلامی و تجربه بشری و زیستی خویش است؛ بنابراین، سیر ناگزیری وجود ندارد که چون در غرب جدایی‌های قاطعی وجود دارد، مداخله‌ها محدود به چند حوزه امنیتی است، به‌ناچار در همه‌جا این الگو پدیدار خواهد شد. اگر جدایی‌ها الگوی واحد و سیر اجتناب‌ناپذیری ندارد، پس لائیسیته و سکولاریسم یکی از انتخاب‌هاست. اگر جهان اسلام راه را از اسلام برمی‌گزیند، به‌زبان آشکار لائیسیته را نفی می‌کند و جدایی‌ها را مسئله خود نمی‌شمارد. حتی گرفتارنشدن به سکولاریسم گاه مسئله روشن‌فکران دینی بوده است: «اگر عقلانیت دینی خصلت انتقادی نداشته باشد یا سکولاریسم پیش می‌آید یا گرفتارشدن در شکل‌گرایی دینی» (مجتهد شبستری ۱۳۸۲: ۱۰۷). بنابراین، مسئله‌سازی و راه‌کار دادن به مسئله‌ای که برای یک جامعه مسئله نیست چندان موجه به‌نظر نمی‌آید.

۲. مرزهای قاطعی برای این‌که این سیاسی است، این فرهنگی است، این قومیتی است، این خصوصی است، این عمومی است وجود ندارد. هریک از آن‌ها در هر جامعه‌ای می‌تواند متفاوت تفسیر شود. در غرب فرد هم جهان زیست واحدی در همان حوزه خصوصی خود ندارد. مسئله غرب چندگانگی جهان‌های زیست (plurality of life-worlds) است. وجه اساسی این چندگانه‌شدن (pluralization) بروز دوگانگی (dichotomy) در عرصه‌های عمومی و خصوصی است. فرد در هرکجا که باشد به‌وسیله رسانه‌های متنوع با اطلاعات گوناگون بمباران می‌شود. این فرایند از راه اطلاعات به‌اصطلاح «ذهن فرد را باز می‌کند». در عین حال، یک‌پارچگی و مقبولیت «جهان خانه» فرد را سست می‌کند (برگر و دیگران ۱۳۸۷: ۷۲-۷۶). از یک طرف، هویت مدرن هویتی گشوده، بی‌ثبات، و دست‌خوش تغییرات دائمی است، و از سوی دیگر، قلمرو ذهنی هویت جای پای اصلی فرد در واقعیت است. چیزی که پیوسته در تغییر است موجودیت حقیقی فرض می‌شود؛ از این‌رو، تعجبی نیست اگر انسان مدرن با بحران دائمی هویت دست‌به‌گریبان است (همان: ۸۵). ناخشنودی‌هایی که از چندگانه‌شدن زیست‌جهان‌های اجتماعی ریشه می‌گیرند را غربی‌ها ذیل عنوان «بی‌خانمانی» به‌بحث گذارده‌اند (همان: ۱۸۱).

۳. چرا باید حکم کرد که اول باید جدایی‌های تحقق بخش مدرنیته سیاسی اتفاق بیفتد، بعد فراروندگی از آن با ابتدای بر آن در شکلی نوین می‌تواند موجه باشد (همان: ۳۵۲-۳۵۳). به نظر می‌رسد باریبه با این نوع استدلال‌ها در بحث فراروندگی از مدرنیته سیاسی این سیر را توصیه می‌کند: دولت یک کشور اسلامی به خاطر ضرورت پذیرش جدایی قاطع، به‌طور مثال، در فقره نهاد خانواده (که کاملاً به حوزه جامعه مدنی مربوط است) دخالت نکند، بعد گرفتار آفات فراوانی شود که در غرب در این حوزه وجود دارد، بعد راهی پیدا کند که دوباره پیوندها را بیافریند تا بر مشکلات فائق آید.

می‌توان براساس تجربه‌های بشری گرفتار آفت‌های بسیاری نشد که منشأ آن‌ها چنین جدایی‌های قاطعی بوده است و غرب را در کلام امام خمینی به «رو به توحش» (امام خمینی ۱۳۷۸: ۱۰۰) در بیان آیت‌الله خامنه‌ای به «مدنیت جنگلی» (سخن‌رانی ۱۳۸۴/۳/۵) و در نوشته آیت‌الله جوادی آملی به «جاهلیت مدرن» (جوادی آملی ۱۳۸۸: ۸۸) موصوف کرده است. «انسان مدرن از عمیق شدن وضع بی‌خانمانی خویش در رنج است. این خصلت تجربه کوچندگی انسان از خویشتن و جامعه خویش با آنچه به خلأ مابعدالطبیعی کاشانه مرسوم است هم‌بستگی دارد. چنین وضعی به‌طور طبیعی احساس دل‌تنگی خاص خود را به‌دنبال دارد؛ دل‌تنگی برای بازگشت به احساس بودن در مأوای خود در رابطه با جامعه، خویشتن، و سرانجام جهان هستی» (برگر و دیگران ۱۳۸۷: ۸۹).

۴. جمهوری اسلامی یک نظریه نوین سیاسی است. قانون اساسی آن دستاوردهای انسانی ضداستبدادی و ضداستعماری را ارج نهاده است. مردم‌سالاری دینی بازتأکیدی بر احیای ظرفیت‌های مردمی و الهی همان قانون است. به‌دنبال توازن بین حقوق و مشروعیت الهی و مردمی است. این همه، چه نوین تفسیر شود و چه پیشامدرن، گامی به‌پیش بوده و ارزش الهام‌بخشی آن در جهان‌های دینی مستدام است. چرا اگر با دموکراسی‌ای که روزگاری شیرین‌ترین سوغات فرنگ بود، جریان اسلام‌گرا به‌قدرت برسد، اساس آن دموکراسی هیچ‌انگاشته می‌شود و تفسیر می‌شود که اسلام سیاسی به‌خاطر فقدان مدرنیته سیاسی سر برآورده است (باریبه ۱۳۹۲: ۳۳۷). آیا مدرن و پیشامدرن در تعبیر باریبه، یک منازعه صرفاً مفهومی است؟

۵. اسلام‌یسم مدنظر باریبه یک تلقی از اسلام‌گرایی و ضدیت و تعارض اسلام سیاسی و مدرنیته سیاسی (همان: ۳۳۶) یک حکم کلی قابل‌بحث و منازعه است. اسلام‌گرایی سیاسی گونه واحدی ندارد. در برخی از نوشته‌ها از پنج الگوی معاصر اسلام‌گرایی سیاسی یعنی

اسلام‌گرایی انقلابی، اسلام‌گرایی سکولار، اسلام‌گرایی محافظه‌کار، اسلام‌گرایی رادیکال، و اسلام‌گرایی اقتصادی (احمدوند ۱۳۹۲: ۱۱) سخن به میان آمده است. به نظر می‌رسد باریبه، با خلط این واژه با واژگانی نظیر رادیکالیسم اسلامی و بنیادگرایی افراطی و متحجر، نوعی آشفتگی مفهومی را رقم زده است. «اسلام سیاسی از بنیادگرایی سیاسی اعم است؛ می‌تواند غیرانقلابی و میانه‌رو هم باشد و به‌درجاتی تجدد را برتابد» (حقیقت و جدی ۱۳۹۲: ۱۲۸). الگوی اسلام سیاسی در تجربه جمهوری اسلامی با تفسیری عقلانی از اسلام و از ره‌گذر تبیین پیوند اسلام و مردم‌سالاری، تلفیق سیاست و معنویت، جامعیت و همه‌جانبگی اسلام، اجتهادپذیری اسلام، سماحت و سهولت دین، زندگی‌گرایی اسلام و اجتماعی‌بودن آن، مدنظر قراردادن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی، رابطه محکم عقل‌گرایی و معنویت‌باوری و پیوند سنت و تجدد (دهشیری ۱۳۹۲: ۱۴۶-۱۴۷) در میانه الگوی سکولار و بنیادگرایی افراطی و متحجر از اسلام‌گرایی ایستاده است. شاید مؤلف به‌عمد چشم خود را بر بحث‌ها و تلقی‌های فراوان این حوزه‌ها بسته است. پیرامون بحث ارتداد (همان: ۳۲۷) که باریبه آن را حکمی قرون وسطایی معرفی (همان) و برجسته می‌سازد پژوهش‌گران و متفکران اسلامی در یک قرن اخیر تحلیل‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. از جمله در زمینه فلسفه کیفر مرتد بحث‌های فراوانی صورت گرفته و ابعاد مختلف موضوع از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، و فردی مورد‌کنکاش قرار گرفته (سروش ۱۳۸۰: ۱۵۵) که به‌عنوان یک نمونه نشان می‌دهد احکام و گزاره‌های کلی در این موارد به نتایج درست و شایسته‌ای رهنمون نمی‌شوند.

۵. نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری از نقد و بررسی کتاب *مدرنیته سیاسی*، تالیف موریس باریبه، به‌جای جمع‌بندی آنچه گفته شد، دو حسن کتاب (ایضاح مفهومی و تجویز) و دو نقد (چشم‌پستن بر نقدهای مدرنیته و تجویزهای موزیانه) آن را برجسته می‌کنم.

علی‌رغم این‌که مدرنیته چونان متنی است که به‌صور مختلف قابل قرائت است و حتی در خود اروپا سه سنت انگلیسی، فرانسوی، و آلمانی به سه گونه متفاوت، مدرنیته، منطق درونی، و مفاهیم کلیدی آن را مورد‌بحث و بررسی قرار می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که از آن به‌عنوان «معضل مدرنیته» یاد شده است (Pippion 1991: 164). مولف گامی را در راستای ایضاح مفهومی یکی از مفاهیم کلیدی آن یعنی مدرنیته سیاسی برداشته و آن را در زمینه‌های آرا،

تاریخ، و نقاط جغرافیایی مهم بررسی و تطبیق نموده است. حسن دیگر کتاب آن است که علاوه بر تعریف و تطبیق، در انتزاع صرف نمانده و به تجویز یعنی خروجی سیاست‌گذارانه و هنجاری نیز رسانده است.

در مقام نقد هم می‌توان گفت که باریه در این کتاب دیدگان خود را بر نقدهای بسیار و مخصوصاً جدید، که از مدرنیته و مدرنیته سیاسی شده است، بسته نگه داشته است. جوهره نقد منتقدان از مدرنیته و مدرنیته سیاسی، در واقع، همان بحران‌هایی هستند که غرب با آن مواجه شده و درگیر است. اساساً تجدد وضعیتی کثیرالوجه و چندبعدی است. در نقدهای مختلف هم وجوه مختلف آن مورد نظر قرار گرفته‌اند (بشیریه ۱۳۸۲: ۲۶۵). نقدهای هلنی - یونانی، عرفانی، سنتی مسیحیت کاتولیک، اسلامی (نوذری ۱۳۷۹: ۴۷۶)، جامعه‌شناختی، مارکسیستی (هادسن ۱۳۷۹: ۴۷۶)، اخلاقی دورکهایم (بشیریه ۱۳۸۲: ۲۲۶)، فرانکفورتی‌ها (پدرام ۱۳۸۲: ۳۸)، جماعت‌گرایان و پست‌مدرنیست‌ها (معینی علمداری ۱۳۸۳: نوذری ۱۳۷۹: ۲۱۳) از مدرنیته بخشی از گزاره‌های یک‌سان‌ساز باریه را درباره مدرنیته سیاسی در این کتاب به چالش می‌کشند.

اما نقد برجسته کتاب از منظر سیاست‌گذارانه است که به تجویزهای موزیانه آن درباره کشورهای اسلامی برمی‌گردد. باریه نخست استدلال می‌کند که تسنن و تشیع در زمینه سیاسی از راه‌های مختلف به نتیجه‌های هم‌سانی در برنتابیدن مدرنیته سیاسی رسیده‌اند (باریه ۱۳۹۲: ۳۳۳)؛ دوم می‌نویسد: «روشن‌فکران مسلمان منتقد اسلام‌گرایی نظریه سیاسی شایسته‌ای برای سرانجام رساندن راه‌کار خود را در اختیار ندارند» (همان: ۳۴۶)؛ سوم با زبان کنایه می‌گوید: «البته امکان دارد که این فرایند — جدایی دولت و دین و سپس دولت و جامعه — با اجبار و خشونت همراه شود و جنگ‌های داخلی کم‌وبیش طولانی و شدیدی را به دنبال داشته باشد؛ درست همان‌گونه که اروپا در سده شانزدهم و هفدهم جنگ‌های هراس‌ناک مذهبی را آزمود» (همان: ۳۴۸) و چهارم آشکارا می‌نویسد: «آنچه اسلام بیش از همه از آن می‌هراسد، یعنی تجزیه امت مسلمان و اختلاف‌یافتنی در درون امت، می‌تواند دگرگونی سیاسی قطعی را در پی آورد و رفته‌رفته به سوی دولت مدرن و دموکراسی رهنمون شود» (همان: ۳۴۹). این همه، تجویز جنگ بین شیعه و سنی و استمداد از زبان کنایه و تصریح برای راه‌کاری چون جنگ فرقه‌ای است که عجیب، تأثیرانگیز، و ناروا بر شأن قلم است و البته مضمون‌ها در پایان داستان به هم پیوند می‌خورند.

پی‌نوشت

۱. مدرنیته سیاسی در سال ۲۰۰۰ در پاریس منتشر شد. عبدالوهاب احمدی آن را به فارسی برگردانده و نشر آگه در سال ۱۳۸۳ منتشر کرده که چاپ سوم آن در سال ۱۳۹۲ مبنای بررسی و مطالعه حاضر است.

کتاب‌نامه

- احمدوند، شجاع (۱۳۹۲)، «تأملی نظری بر پنج الگوی معاصر اسلام‌گرایی سیاسی»، *اسلام سیاسی*، س ۱، ش ۱، پاییز.
- استون، ویلفرد هیلی (۱۳۸۲)، *یک درخت، یک صخره، یک ابر*، برجسته‌ترین داستان‌های کوتاه دو قرن اخیر، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- باربیه، موریس (۱۳۹۲)، *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
- برگر، پیتر، بریجیت برگر، و هانسفرید کلنر (۱۳۸۷)، *ذهن بی‌خانمان، نوسازی و آگاهی*، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نشرنی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست، سی‌وپنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی، و توسعه سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- پدرام، مسعود (۱۳۸۲)، *روشن‌فکران دینی و مدرنیته در ایران پس‌از انقلاب*، تهران: گام نو.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *تسنیم، قم: اسراء.*
- حقیقت، صادق و حسین جدی (۱۳۹۲)، «تشیع، بنیادگرایی، و اسلام سیاسی»، *اسلام سیاسی*، س ۱، ش ۱، پاییز.
- خرمشاد، محمدباقر و سیدابراهیم سرپرست سادات (۱۳۹۰)، «بازاندیشی در ابعاد و گستره مفهوم سنت»، *دانش سیاسی*، س ۷، ش ۱، بهار و تابستان.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، *صحیفه نور*، ج ۸، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره).
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۲)، «تفسیرشناسی اسلام سیاسی در روابط بین‌الملل»، *اسلام سیاسی*، س ۱، ش ۱، پاییز.
- سروش، محمد (۱۳۸۰)، «آیا ارتداد کیفر حد دارد؟ تأملی بر ماهیت کیفر ارتداد»، *حکومت اسلامی*، س ۶، ش ۱، بهار، شماره پیاپی ۱۹.
- لگنهاوسن، محمد (۱۳۷۷)، «گفت‌وگو درباره سنت و تجدد»، *تقد و نظر*، س ۵، ش ۱ و ۲.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۲)، «عقلانیت دینی انتقادی و عقلانیت مدنی ابزاری» (سخن‌رانی)، منتشر شده در مجموعه مقاله‌های همایش *جامعه مدنی و اندیشه دینی*، به‌اهتمام دکتر محمدرضا مجیدی و علی دژاکام، قم: دفتر نشر معارف.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)، «دریدا و سنت»، *ره‌یافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۶. میلر، دیوید (۱۳۸۳)، *ملیت*، ترجمه داود غرایق زندی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی. نوذری، حسین‌علی (۱۳۷۹)، *پست‌مدرنیته و مدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها، و کاربردها*، تهران: نقش جهان.

هادسن، وین (۱۳۷۹)، «پست‌مدرنیته و اندیشه‌های اجتماعی معاصر»، در: *پست‌مدرنیته و مدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها*، حسین‌علی نوذری، تهران: نقش جهان.

Damon, William (2002), *Bringing in a New Era in Character Education*, USA: Hoover Institution Press, Stanford University.

Etzioni, Amitai (1998), *The Essential Communitarian Reader*, USA: Rowman and Littlefield Publishers, Inc.

Pippin, Robert (1991), *Modernism as Philosophical Problem*, Oxford: Blackwell.